

عربستان

پیش از اسلام*

□ موننگمری وات

□ مترجم علی ناظمیان فرد

برای بررسی دقیق تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عربستان پیش از اسلام لازم است زندگی بدویان و باده‌نشینان را در چند مورد مطالعه نمود:

- ۱- منابع: به اشعار عرب قبل از اسلام و تفسیری که از آن‌ها باقی مانده و ضرب‌المثل‌های آنان استناد می‌شود.
- ۲- تاریخ: زندگی یکجانشینان و صحراگردان که اغلب به غارت و بعضاً به تجارت می‌پرداختند مطرح می‌شود.
- ۳- روابط سیاسی: به ساختار قبایل عرب پیش از اسلام که کمتر به آن توجه شده، می‌پردازد.
- ۴- دورنمای اخلاقی: به جهت ویژگی خاص صحرا، برخی خصوصیات از جمله وفاداری، جوانمردی و... مورد ستایش اعراب قرار داشت.
- ۵- مذهب: آیین‌هایی در میان عرب وجود داشت که هر یک در معبد ویژه‌ای انجام می‌شد، اگر چه این آیین‌ها در زندگی بدویان اهمیت مذهبی اندکی داشتند.

منابع:

آگاهی ما از عرب باده‌نشین در عربستان پیش از اسلام عمده‌اً از دو منبع ناشی می‌شود: ۱- مقدار معینی از اشعار پیش از اسلام باقی مانده است. ۲- تفسیرهایی از این اشعار و ضرب‌المثل‌های عربی قدیم، توسط پژوهشگران مسلمان از قرن دوم اسلامی به بعد گردآوری شده که مشتمل بر مواردی از سنن متداول [عرب] در باب رویدادهای ادوار پیش از اسلام است. این موارد نیز توسط پژوهشگران دیگر در آثار ویژه‌ای جمع‌آوری شده است. اشعار پیش از اسلام، از نظر سند از سوی پژوهشگران معاصر، بویژه دی. اس. مارگلیو و طه حسین رد شده است. اما تئوری‌های اینان از سوی اکثریت پژوهشگرانی که وفادارانه به انتشار کل اشعار پیش از اسلام اقدام کرده‌اند - در عین پذیرش برخی از مجعولات - مورد قبول واقع نشده است؛ (مقایسه کنید با: ای. جی. آبری: قصاید هفت‌گانه، لندن، ۱۹۵۷، ص ۲۲۸-۲۵۴). به همین شکل، گزارش‌های تاریخی که زمانی از سوی پژوهشگران غربی بی‌ارزش تلقی می‌شد، امروزه از مبانی واقعی برخوردارند و شرایط زندگی جاهلیت را منعکس می‌سازند؛ هرچند که برای یک تاریخ مناسب، کافی نمی‌باشند. در موارد معین، این موارد سنتی با گزارش‌های قرآنی یا استنتاج از این‌ها تأیید می‌شود و هر دوی این‌ها با کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌های زیادی که توسط باستان‌شناسان در عربستان یافت شده است تکمیل و تأیید می‌گردد.

تاریخ:

صحراگردان از سپیده دم تاریخ، از صحاری عربستان، بر اراضی واقع در محدوده تمدن‌های یکجانشین فشار وارد می‌کردند. در برخی از دوره‌ها، فشارها شدیدتر و نفوذ به اراضی مسکونی عمیق‌تر می‌شده است و گفته شده که صحراگردان، همانند موج در می‌رسیده‌اند. عبرانی‌ها، آرامی‌ها، اعراب و نبطی‌ها از زمان‌های پیش از میلاد به سوریه و عراق وارد شده‌اند، و درحالی‌که شش قرن پیش از هجرت، فشارهای

بیشتری از ناحیه اعراب و پالمیری‌ها وجود داشته است.

صحرانوردان که در آغاز برای تاخت و تاز می‌آمدند، به تدریج در آن‌جا مستقر می‌شدند (مانند تنوخ در عراق، در حدود سال ۲۲۵م). روابطی نزدیک میان بدویان ساکن و آن‌هایی که هنوز در صحرا بودند، امر تجارت را تسهیل می‌کرد. تنها صحراگردان می‌توانستند کاروان‌های تجاری را برای عبور از صحرا هدایت کنند و فقط صحراگردان تنومند می‌توانستند عبور بی‌خطر چنین کاروان‌هایی را تضمین کنند. لذا در تاریخ امپراتوری بیزانس و ساسانی، صحراگردان در دو نقش یورشگر و تاجر ظاهر می‌شدند.

دو امپراتوری به طرق گوناگون می‌کوشیدند تا یورش‌های خصمانه و غارتگرانه صحرانوردان را از خود دفع کنند. مؤثرترین راه این بود که فرمانروایان نیمه بدوی را در مرزهای امپراتوری به خدمت گیرند تا گروه‌های یورشگری را که از قلب صحاری می‌آمدند از محدوده خود برانند. این نقش در عراق، توسط ملوک لخمی حیره از حدود سال ۳۰۰م تا پایان عمر این سلسله، در سال ۶۰۲م، ایفا می‌شد. در مرز بیزانس نیز، همین نقش را غسانیان ایفا می‌کردند، اما اینان بعدها دارای اهمیت شدند (در سال ۵۲۹م بود که یوستینین به شاهان غسانی عنوانین شخصی اعطا کرد) و ظاهراً تنها یک اردوگاه برای پایتخت داشتند و در مقایسه با حیره فاقد شهر بودند. این سیستم دفاعی، اندکی قبل از حملات مسلمین تغییر یافت. یک ایرانی مقیم حیره، رهبر اعراب را، که ریاست بر لخمی‌ها را به عهده داشت، کنترل می‌کرد، درحالی‌که بیزانس به غسانی‌ها کمک می‌کرد تا هجوم ایران را قطع کنند و اوضاع را به حال اول برگردانند.

با این‌که روشن است که صحرانوردان عربستان به طور گسترده‌ای درگیر تجارت بوده‌اند، اما جزئیات آن هنوز به طور دقیق بررسی نشده است. صحرانوردان نه تنها با امپراتوری‌های ایران و بیزانس، بلکه با پادشاهی حمیری در عربستان جنوبی (تا زمان سرنگونی آن‌ها توسط جشیان در سال ۵۲۵م) نیز در ارتباط بوده‌اند. درخشش تمدن عربستان جنوبی در گرو تجارت بود و بازوالت تجارتش (شاید به جهت از دست دادن

کنترل بر دریای سرخ)، آن تمدن نیز رو به انحطاط گذاشت. در سنن متداول عرب، شکسته شدن سد مأرب عامل فروپاشی تمدن عربستان جنوبی دانسته شده است، اما از کشفیات باستان‌شناسی که بیان‌کننده تخریب سیستم آبیاری است پیدا است که این موارد، علائم و نشانه‌های زوال عربستان جنوبی هستند، نه علت آن. در سنن متداول عرب، حرکت بسیاری از قبایل صحراگرد به سمت شمال (با ترک زندگی یکجانشینی) بیشتر در پیوند با شکسته شدن سد مأرب معرفی شده است.

در همین زمان، تجارت زمینی به وسیله کاروان شتر، میان یمن، سوریه و عراق شروع به رشد کرد و تا سال ۶۰۰م، این امر عمده در کنترل قریش مکه بود. قریش، شهر مکه را به عنوان مرکز کار در اختیار داشت و تا اندازه‌ای از بدویت فاصله گرفته بود، اما تجارتشان، اتحاد و روابط با بسیاری از قبایل صحراگرد را اقتضا می‌کرد.

همراهی حفاظت کاروان‌ها مشارکت در معیشت و بازارهای مکاره بدویان را با اهمیت می‌ساخت؛ آن‌جا که کاروان‌ها، مال‌التجاره‌ها را می‌آوردند و این امکان را برای صحرانوردان به وجود می‌آوردند که بسیاری از کالاهایی را که در صحرا تولید نمی‌شد به دست آورند. در مجموع، اقتصاد بدوی در عربستان پیش از اسلام، به دور از خود کفایی و خود بسندی بود.

روابط سیاسی:

واحد‌های سیاسی و اجتماعی در میان بدویان عربستان، گروه‌هایی بودند که تا حدودی تنوع یافته بودند. نویسندگان غربی معمولاً از این‌ها به عنوان «قبایل» یا در مورد بخش‌های فرعی و گروه‌های کوچک‌تر [به عنوان] «شبه قبایل» و «طوایف» یاد می‌کنند. اما این اصطلاحات به طور دقیق با اصطلاحات عربی منطبق نیست. در زبان عربی برای چنین واحد‌های سیاسی و اجتماعی لغت‌هایی وجود دارد، اما در حقیقت عمومی‌ترین لفظ مورد استفاده برای اشاره به یک قبیله یا طایفه، باید «بنوفلان» باشد. در مورد ساختار قبایل پیش از اسلام در شعاع پیشرفت‌های اخیر در انسان‌شناسی

اجتماعی هنوز به طور کافی مطالعه نشده است. در سنن متداول عرب چنین گفته می‌شود که [این قبایل] در ابتدا از طریق خویشاوندی ذکور ایجاد شده‌اند هر چند که استثنائات مسلمی نیز بر این امر وجود دارد. شخصی که از طریق خون به یک گروه منتسب نمی‌شد (غیر صحیح یا غیر صمیم) می‌توانست از بخشی از امتیازات عضویت - نظیر حمایت کامل - برخوردار شود. او می‌بایست به عنوان یک هم‌پیمان (حلیف)، یک همسایه حمایت یافته (جار) یا یک زیردست (مولی) عمل نماید. ظاهراً دستجات برای هم‌پیمانی (حلف) برابر بودند، اما وقتی که یک فرد به تنهایی در میان یک قبیله یا طایفه به عنوان هم‌پیمان زندگی می‌کرد، تمایل می‌یافت که به جایگاه وابستگی یا فرمانبرداری فرافتد. از سوی دیگر، حمایت همسایگی (جوار) از سوی کسی که آن را اعطای کرد - حتی در نوع موقت آن - تا حدی دلیل بر اشرافیت و برتری بود، و این جوار می‌توانست شکلی موقت یا دائمی داشته باشد. حالت مولایی برای یک برده از طریق رها شدن [از بردگی] حاصل می‌شد. مردان عرب که در خرد سالی از راه اسارت در جنگ‌ها به بردگی گرفته می‌شدند - و حتی بردگان حبشی نیز - می‌بایست وابسته به یک قبیله می‌شدند. فردی که به خاطر رفتار پرگزندش با قبیله، یا به قتل رساندن یک خویشاوند، از قبیله‌اش اخراج می‌شد ممکن بود تنها و سرگردان (صعلوک) بماند و یا خود را به عنوان جار و غیره به قبیله‌ای دیگر وابسته نماید.

دلایلی قوی در دست است که دیدگاه سنتی که بیان می‌کند اعضای یک قبیله یا طایفه از راه نسبت پدری پیوند مستحکم یافته‌اند، گزارش کاملی از موضوع نیست، ولو این که برخی از قبایل [بر این اساس] تأسیس شده باشند؛ اولاً: نشانه‌های زیادی از وابستگی به دودمان مادری در میان قبایل عرب در روزگار محمد [ص] موجود است. همچنین، مورادی هست که می‌توان براساس آن حدس زد که وابستگی به دودمان پدری بعدها جایگزین آن شده است. با این که مسلم نیست که وابستگی به دودمان مادری چه اندازه وسیع بوده و در عمل جریان داشته است، اما سند کافی در دست است تا اعتبار یافته‌های نسب‌شناسان را که در آثار پژوهشگران مسلمان متأخر

وابستگی خاص به دودمان پدری را نشان می‌دهند، در تردید افکنند. احتمال دارد که در برخی موارد، وابستگی به دودمان مادر غالب بوده است. چون محققان بعدی نتوانسته‌اند شجره نامه وابستگی به دودمان پدری را برای عضوی از قبیله پیدا کنند، حدس زده‌اند که این عضو می‌بایست حلیف بوده باشد. شاید این روایت که رییس طایفه زهره در مکه - اخنس بن شریک - حلیف بوده است به همین صورت تبیین شده باشد. ثانیاً: استدلال شده که برخی از نام‌های قبایل اساساً نام‌های گروه‌هایی با ریشه‌های سیاسی یا محلی بوده است و دلالت بر نسب مشترک ندارد (مقایسه شود با نالینو: مجموعه مقالات، جلد سوم، ص ۲۷-۲۹). ممکن است این امر در برخی موارد رخ داده باشد و سپس نسب‌شناسان متأخر، اسامی گروه را به نیاکان قبیله‌ای تغییر داده باشند، اما خطرناک است اگر همه نسب‌شناسان را از این طریق بررسی کنیم. آن‌چه که با اطمینان می‌توان بیان کرد این است که اساساً ساختار قبایل صحرا متغییر بوده است. برخی از این قبایل رونق می‌یافتند و چنان زیاد می‌شدند که نمی‌توانستند عملاً و به طور مؤثر به عنوان یک واحد بمانند و به دو شبه قبیله یا بیشتر تقسیم می‌شدند. این احتمال بیانگر این واقعیت است که اعراب روزگار محمد [ص] نام‌هایی برای گروه‌های مشخص داشتند که مشتمل بر قبایل متعدد بود (مقایسه شود با نالینو: همان، ص ۷۶). از سوی دیگر درجایی که قبیله‌ای رونق نمی‌یافت از شمار آن کاسته می‌شد و از آن پس می‌بایست میان وابسته شدن به برخی از قبایل قدرتمندتر یا اتحاد با قبایل ضعیف‌تر و یا نابود شدن، یکی را انتخاب کند، بر این اساس، برخی از قبایل ضعیف‌تر اطراف مکه به صورت گسترده وابسته به قریش شدند. برخی دیگر نیز خود را متحد کرده و به احابیش - در معنای احتمالی جمعیت بی‌شمار مرگب - شهرت یافته بودند (نظر لامنس که احابیش را بردگان حبشی می‌داند با گزارش‌های ابن هشام ص ۲۴۵ و ابن سعد، ج اول، ص ۸۱ تعارض دارد؛ مقایسه شود با مونتری وات: محمد در مدینه، ص ۸۱ و محمد حمیدالله در مطالعات شرقی در آثار جرج لوی دلاویدا، ج اول، ص ۴۳۴-۴۴۷).

امور مربوط به یک قبیله معمولاً در یک انجمن (مجلس) که همه اعضای قبیله در آن حضور داشتند رتق و فتق می‌شد. امکان اظهار نظر برای همه وجود داشت، اما سخنان فردی که اقتدارش به رسمیت شناخته شده بود از اعتبار بیشتری برخوردار بود. رهبر یا رئیس قبیله - سید - با بیعت افراد انجمن با او منصوب می‌شد. او معمولاً از خانواده شرافتمندی بود، اما هیچ قانونی در باب ارشدیت (نخست‌زادگی) وجود نداشت. در شرایط سخت صحرا، این یک اصل بود که رهبر می‌بایست شخصاً به طور مؤثر قادر به رهبری باشد و افراد پایین مرتبه نمی‌توانستند به این عمل مبادرت ورزند. سید وظایف معینی داشت: به خصوص این که روابط قبیله یا طایفه [خود را] با قبیله یا طایفه دیگر محترم بدارد. او می‌توانست برای مجاورت با قبیله دیگر پیمان ببندد و نیز مسئول پرداخت فدیة اسیران و خون‌بهای [مقتولان] بود. او معمولاً ادعای پذیرایی از بیگانگان را داشت و از او انتظار می‌رفت تا به فقرای قبیله خود انفاق نماید. در عوض این وظایف، او از حق ویژه‌ای برای دریافت یک چهارم غنایم به دست آمده در جنگ‌ها برخوردار بود. مشاجره‌های میان اعضای گروه که با سید مشترک نبود معمولاً منجر به جنگ می‌شد، اما در برخی مواقع به یک داور (حکم) ارجاع داده می‌شد. در قسمت‌های مختلف عربستان یک یا دو مرد یافت می‌شدند که از نظر دانایی و بی‌طرفی برجسته بودند و به طور مدام از آن‌ها درخواست حکمیت (داوری) می‌شد. هر قبیله، صرف نظر از تسلیم داوطلبانه به تصمیم یک داور (حکم) و جدا از عضویت در پیمان اتحاد قبایل، یک واحد سیاسی مستقل به شمار می‌آمد. گاهی سید یک قبیله قدرتمند از راه قدرت شخصی و نیز از طریق دلاوری نظامی خود بر تعدادی از قبایل دیگر تسلط می‌یافت و در نتیجه، آن‌ها با او متحد می‌شدند و دستوراتش را اجرا می‌کردند. اما با از میان رفتن شخصیت قدرتمند، این اتحاد از هم می‌پاشید و انزجار چهره می‌نمود.

دورنمای اخلاقی:

زندگی یک بیابان‌گرد در یک شرایط بسیار سخت طبیعی شروع می‌شد. در اغلب مواقع، وسایل معاش کمتر از حد کفاف مردم بود. لذا گرایشی پایدار جهت ربودن وسایل معاش - بویژه شتر - از افراد ضعیف وجود داشت. این امر موجب سازماندهی صحراگردان در یک قبیله یا طایفه با درجه‌عالی از همبستگی گروهی می‌شد. گروه‌های بزرگ‌تر، قوی‌تر بودند، اما در موارد معین که نیاز به یافتن چراگاه برای شتران باعث پراکنده شدن [گروه] می‌شد، مشکل زیادی برای یک گروه که می‌خواست به عنوان یک واحد مؤثر عمل کند، ایجاد می‌گردید. لذا همان‌گونه که در بالا اشاره شد، قبایل موفق و بزرگ، به تجزیه شدن تمایل می‌یافتند.

برای بدویان، حمله و یورش جهت تصرف شتران تقریباً حکم تفریح و سرگرمی را داشت، اما خون‌ریزی [در این جهت] منع شده بود. وقتی که خصومت عمق بیشتری می‌یافت، چهره تهاجم‌ها نیز تغییر می‌کرد: مردان بالغ به قتل می‌رسیدند؛ زنان و کودکان اسیر می‌شدند و برای فدیة نگه‌داری شده و یا به عنوان برده به فروش می‌رسیدند. قانون مقابله به مثل (قصاص) که عموم آن را پذیرفته بودند، برای جلوگیری از کشتار گستاخانه و غیر مسؤولانه به کار می‌رفت؛ زیرا این موضوع مایه تفاجر قبیله برای حمایت یا انتقام از اعضا و وابستگانش بود.

در روزگاران گذشته، یک جان به انتقام جان دیگر گرفته می‌شد، اما در روزگار محمد [ص] گرایشی برای پیمان خونبها (دیه) به جای جان‌ستانی وجود داشت و پیامبر هم در ترویج آن می‌کوشید و معمولاً برای [دیه] یک مرد بالغ، یک صد شتر تعیین می‌کردند. بعضی اوقات که انتقام گرفتن را ناجوانمردانه می‌پنداشتند، می‌کوشیدند تا [یا از دواج]، شیر را جایگزین خون نمایند.

بدویانی که نیازمند موفقیت در زندگی سخت صحرا بودند خصوصیات را تحسین می‌کردند: وفاداری به گروه خویشاوندی و آمادگی برای یاری رساندن به خویشاوند علیه بیگانه - در هر فرصت - جایگاه والایی داشت. این بود که پایمردی و

جوانمردی به هم می پیوست و شجاعت در نبرد، صبوری در مصیبت، پافشاری در انتقام، حمایت از ضعفا و مبارزه با اقویا را معنا می بخشید (آر. آ. نیکلسون، تاریخ ادبیات عرب، کمبریج، ۱۹۳۰م، ص ۷۹).

شاعران نقش عمده‌ای در زندگی اعراب پیش از اسلام ایفا می کردند. معمولاً قصاید آن‌ها یا مشتمل بر مفاخر و مباحات بود که فردی، قبیله‌اش را به خاطر جوانمردی و پاکدامنی می ستود، و یا [حاوی] سخریه و بدگویی (هجاء) بود که فردی به وسیله آن، دشمنش را نکوهش می کرد. گاهی فضیلت انسانی یا فقدان آن به حد زیادی به ارث برده می شد. رفتار قهرمانی یک فرد نشان از خصوصیات قهرمانانه خانواده، طایفه و قبیله‌اش بود.

یک شاعر، توانایی زیادی در القاء شایستگی به قبیله‌اش و یا تضعیف روحیه دشمن داشت. شاعران در عربستان پیش از اسلام احتمالاً از قدرتی بیش از جراید روزگار معاصر برخوردار بوده‌اند. اعراب، درباره آن‌ها چیزهای فوق طبیعی و جادویی احساس می کردند.

هرچند نسب را زیاد بر می شمردند، اما (همان‌طور که گفته شد) روشن نیست که تا چه اندازه منسوب به دودمان پدری و تا چه حد منسوب به دودمان مادری بوده‌اند. بخاری چهار نوع ازدواج [مرسوم] در پیش از اسلام را شرح داده است (ترجمه توسط مونته‌گمری وات در کتاب محمد در مدینه، ص ۳۷۸). با این‌که بخاری ضوابطی را برای تعیین اصل و نسب شرح می دهد، اما به نظر می رسد که این امر مربوط به ابتدای نظام وابستگی به دودمان مادری باشد. علاوه بر این، منابع اشاره می کنند که گزارش بخاری جامع و مانع نیست. مسلماً زیستن زن با خویشاوندان ذکورش امری متعارف بود و شوهر وی تنها او را برای زمان‌های کوتاهی که به عنوان مثال دو قبیله به طور اتفاقی در کنار یکدیگر اردو می زدند دیدار می کرد.

مذهب:

ادبیات پیش از اسلام اشاره می‌کند که برای قبایل صحراگرد، نوعی پویایی مذهبی از طریق باور داشتن فضیلت‌های انسانی که ریشه در قبیله داشت حاصل می‌شد. مراعات تفاخر و اشتها (حَسَب) نیروی محرک در بسیاری از فعالیت‌هایشان بود. از این رو ممکن است گفته شود که مذهب واقعی بدویان، نوعی انسان‌گرایی قبیله‌ای بود. عقیده رایج در میان اعراب، در خصوص تقدیر و سرنوشت، باوری نچندان مذهبی و حقیقی بود. به عبارت دیگر، این عقیده رواج داشت که جهان چنان ساخته شده که به طور مستمر با پیشامدهایی، تلاش‌های آدمی را در جهت دفع بلا و بدبختی بی‌نتیجه می‌گذارد. [البته در میان آن‌ها]، تقدیر به عنوان یک خدا پرستش نمی‌شد. علاوه بر این، آیین‌هایی وجود داشت که اعراب از آن‌ها پیروی می‌کردند و هر یک در معبد ویژه‌ای تمرکز یافته بود (بنگرید به مقالات: لات و منات). برخی از معابد از اهمیت اجتماعی برخوردار بودند، زیرا زمینه‌های اطراف آن‌ها، محدوده مقدس (حَرَم) شمرده می‌شد و در همان حال، نظام ماه‌های حرام نیز از سوی کعبه در مکه به اجرا در می‌آمد. در این زمان‌ها و مکان‌های مقدس که جنگ و خون‌ریزی موقتاً خاتمه می‌یافت، امکان تجارت و دیگر کارها برای بسیاری از بدویان فراهم می‌شد. به طور کلی به نظر می‌رسد که این آیین‌ها - به تعبیر مناسب - در زندگی بدویان اهمیت مذهبی اندکی داشتند.

هنگامی که محمد [ص] شروع به تبلیغ کرد، مسیحیت در عربستان به طرز وسیعی گسترش یافته بود و تعدادی از گروه‌های صحراگرد - حداقل به شکل صوری - مسیحی بودند. یهودیت نیز [در عربستان] یافت می‌شد و آن‌هایی که یهودی خوانده می‌شدند احتمالاً پیشینه عربی داشته‌اند که بعدها یهودیت را برگزیده بودند. هر چند که آن‌ها با بدویان روابط نزدیکی داشته‌اند، اما آشکار است که هیچ‌کدام از آن‌ها صحراگرد نبوده‌اند.

کتاب‌شناسی:

Encyclopedia of Islam New Edition . vol.I

* به نقل از:

- ۱- لامنس، اچ، عربستان باختری در روزهای قبل از هجرت، (بیروت، ۱۹۲۸م) ص ۱۰۰-۲۹۴.
- ۲- همان، گهواره اسلام، (رم، ۱۹۱۴م).
- ۳- بول، اف، زندگانی محمد، لایپزیک، (۱۹۳۰م) ص ۲۱-۱۰۰.
- ۴- گویدی، ام، تاریخ فرهنگ اعراب تا زمان رحلت محمد، (فلورانس، ۱۹۵۱م) ص ۱۲۲-۱۴۳.
- ۵- اسمیت، دبلیو. آر، خویشاوندی و ازدواج در عربستان قدیم، ویرایش دوم، (لندن، ۱۹۰۷)
- ۶- فارس، بی، شرافت نزد اعراب قبیل از اسلام، (پاریس، ۱۹۳۲م).
- ۷- اولیری، دوئیسی، عربستان قبل از محمد، (لندن، ۱۹۲۷م).
- ۸- لوی دلاویدا، جی، «عربستان قبل از اسلام» در میراث محمد، چاپ ان. آ. فارس، (پرینستون، ۱۹۴۴م)
- ۹- گلدزبهر، آی، درس‌هایی از اسلام، بی تا، ج ۱، ص ۱-۱۰۰.
- ۱۰- همان، رساله‌ای درباره‌ی فقه‌اللغه عربی، (لیدن، ۱۸۹۶م) ج ۱، ص ۱-۲۱.
- ۱۱- ژان سواژه، مدخل تاریخ شرق اسلامی، (پاریس، ۱۹۴۳م) ص ۱۰۳-۱۱۰.